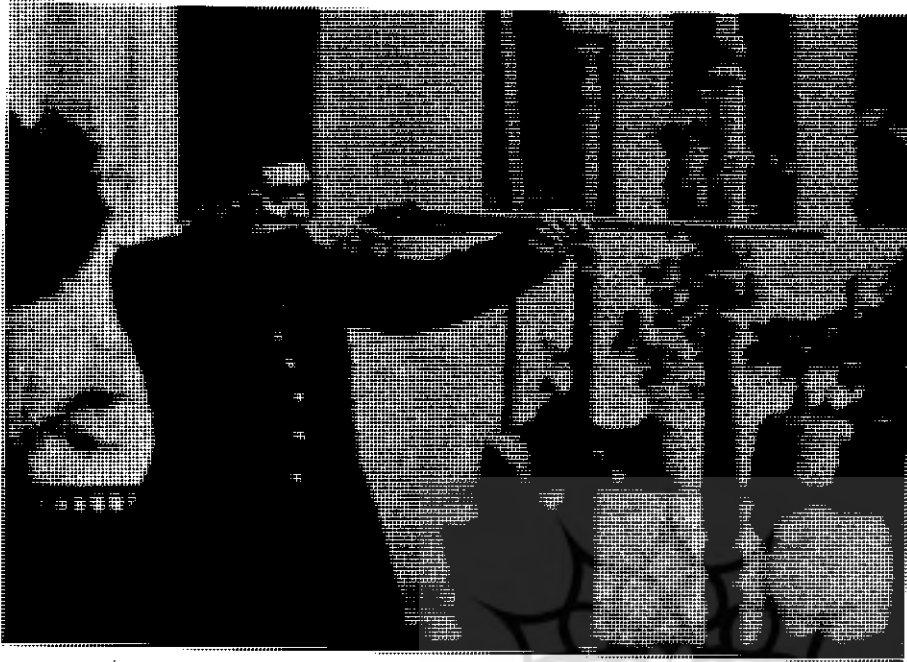


# ظل السلطان

(برگزیده تلگراف‌های خط اصفهان ۶- ۱۲۹۵ ق)



## مخابرات حکومت مرکزی با ظل السلطان

در بین اسناد موجود در سازمان اسناد ملی ایران، دفترهایی است مربوط به دوره ناصری و معروف به اسناد بیوتات. مندرجات برخی از این دفترها تلگراف‌های ارسال شده از تهران به شهرهای مختلف کشور است که سیم تلگراف به آن شهرها کشیده شده بود.

یک مجلد از این تلگراف‌ها با نام «تلگرافات عصر سهسالار» و مربوط به خط تبریز به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از مجلدات این دفترها به شماره ۸ - ۱۱۴، تلگراف‌هایی است مربوط به خط فارس که در سال ۱۲۹۵ ق. ارسال شده است. این مجلد دفتری است به قطع رحلی با جلد میشن عنابی رنگ و با حاشیه منقوش و طرح ساده جلد به طول ۳۳/۷ سانتی‌متر و عرض ۲۱/۱

سانتی‌متر و با شیرازه ۳ سانتی‌متر. تلگراف‌ها با جوهر مشککی روی کاغذهایی با طول ۳۳/۱ سانتی‌متر و عرض ۲۰/۶ سانتی‌متر نوشته شده است. این دفتر دارای ۳۴۱ صفحه است که متن تلگراف‌ها در آن نوشته شده و بالای هر صفحه مهر شیروخورشید حک است. ۳ صفحه در آغاز و ۴ صفحه در پایان سفید می‌باشد و نیز در پایان تلگراف‌های تهران به قم ۲ صفحه، تهران به کاشان ۲ صفحه، تهران به اصفهان ۱ صفحه و تهران به شیراز ۲ صفحه سفید و نانوخته است.

آغاز نسخه: مخابرات دولتی خط فارس در هذه السنة بارس نیل... انجام: بدان جهت باید تأمل شود. فرهاد ۲۱ ربیع الاول.

پیش از صفحه اول، فهرست مندرجات به صورت زیر نوشته شده است: «مخابرات دولتی خط فارس در هذه السنة بارس نیل [۱۲۹۵] خیریت تحویل که از قرار فهرست ذیل است

ارسال شده.

تهران به قم از صفحه یک الی صفحه ۲۲ - تهران به کاشان از صفحه ۲۲ الی صفحه ۳۷ - تهران به اصفهان از صفحه ۳۷ الی صفحه ۱۹۹ - تهران به شیراز از صفحه ۲۰۰ الی صفحه ۳۴۱ - تهران به بوشهر از صفحه ۳۴۲ الی صفحه ۳۴۵»

در همین صفحه مهر «دفتر ضبط اسناد دولتی» وزارت مالیه به تاریخ سنه ۱۳۲۸ قرار دارد.

بیشترین صفحات این دفتر - ۱۶۲ صفحه - مربوط به تلگراف‌های ارسالی بین تهران و اصفهان می‌باشد که همین بخش در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. در آغاز تلگرافی است با نمره ۱ به تاریخ ربیع الاول ۱۲۹۵ از آجودان مخصوص به محمد حسین و انجام آن تلگرافی است با نمره ۵۵ از مستوفی الممالک به ظل السلطان به تاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۶.

در مجموع ۱۹۸ تلگراف از تهران به اصفهان فرستاده شده که به ترتیب تاریخ مخابره آنها در جدول ذیل دسته بندی شده است.

ماه نعداد	تعداد		موضوع		فرستنده		گیرنده	
	کل نظامی	مالی	متفرقه	مستوفی	سپهسالار	متفرقه	ظل	مترقه
ربیع الاول وربع الاخر ۱۲۹۵	۱۵	۹	۱	۵	۲	۱۰	۹	۶
جمادی الاول ۱۲۹۶	۱۶	۸	۳	۵	۵	۱۱	۱۳	۳
جمادی الثاني ۱۲۹۵	۱۴	۲	۸	۴	۷	۷	۱۳	۱
رجب ۱۲۹۵	۱۶	۵	۵	۶	۵	۱۱	۱۳	۳
شعبان ۱۲۹۵	۱۵	۱۰	۲	۳	۵	۶	۹	۶
رمضان ۱۲۹۵	۲۴	۱۰	۸	۶	۶	۱۱	۱۸	۶
شوال ۱۲۹۵	۲۶	۶	۱۲	۸	۹	۹	۲۳	۳
ذیقعدة ۱۲۹۵	۱۲	۳	۵	۴	۶	۴	۹	۳
ذیحجه ۱۲۹۵	۱۳	۱	۶	۶	۸	۲	۱۳	
محرم ۱۲۹۶	۱۷	۱	۵	۱۱	۷	۲	۱۷	
صفر ۱۲۹۶	۱۵	۹	۶	۹	۹	۲	۱۴	۱
ربیع الاول ۱۲۹۶	۱۵	۲	۸	۵	۸	۳	۱۵	

آنها که با وجود فرمایشات ملوکانه و آن تأکیدات که فرمودند و مشغول بودن خودم در کار آنها چگونه می شود که آنها را معطل و گرسنه بگذارم! در صورتی که هیچ نبود هر قسم ممکن جیره و سیورسات و حقوق آنها را می رسانیدم اگر چه از خودم هم بود. جناب عالی از جیره و سیورسات و انتظام کلیه امور آنها آسوده باشید که انشاءالله تعالی بهترین اردوهای متعده خواهد بود. جیره آنها را همه وقت مطابق قبض صحیح به آنها رسانیده و می رسانم.<sup>۴</sup>

ظل السلطان به باری همین قشون مالیات را به خوبی اخذ می کرد و در این باب هیچ مسامحه نداشت. او خود در این باره نوشته است: «من در همه چیز هر نوع که باشد تأمل دارم، الا از بابت مالیات بی اختیارم.»<sup>۵</sup> در تلگرافی یحیی خان معتمدالملک برای او می نویسد: «بحمدالله که الان در اصفهان سوای فوج خلج قم شش فوج است. اگر رأی مبارک قرار بگیرد که فوج خلج را مرخص بفرمایند و از افواج آنجا به جای او بگذارند خیلی مناسب و به صرفه نزدیک است.» و ظل السلطان در پاسخ می نویسد:

«جواب جناب جلالت مآب معتمدالملک، با تشریف نداشتن موکب همایونی و وضع بختیاری و حالت بروجرد و خوانسار و غیره اگر دیگری هرگونه تلگراف می کرد بعید نبود، به علت اینکه از شما که پیراهن تن من هستید و کارم کار خودتان است غریب می دانم. از دیگری توقع ندارم. چرا می فرمائید شش فوج است و بدنام می کنید. سه فوج مرخص خانه است که به هیچ خدمتی نمی آید بلکه اگر به تحریک سهام الدوله اسباب اغتشاش نشوند توقع خدمتی از آنها ندارم و به هیچ وجه به کار خدمت نمی خورند و مزید بر علت می شوند. یک فوج نهانند است که سه ماه است خبر کرده اند بیایند و بروند بروجرد و گلپایگان و ابرقویه و غیره، هنوز یک نفر آنها نیامده. معلوم نیست کجا هستند. دو فوج دیگر در اینجا هستند که ششم فارس و عراق و بختیاری و جاهای دیگر با این

یک از برادر[ان] و اکفا و اقران خود قابل مقایسه نیست و به هیچ یک از فرق مختلف از قبیل شیخی و بابی و بهایی و صوفی و غیره متمایل نبوده است. در صورتی که مظفرالدین شاه برعکس به پاره ای اوهام و خرافات اعتقاد داشته<sup>۳</sup> ظل السلطان قشونی مجهز و مرکب از ۲۱۰۰۰ نفر که به سبک اطریشی تعلیم یافته بودند بنیاد کرده بود و خود نیز اغلب لباس ژنرالی این سپاه را بر تن می کرد. امور نظامی در چشم او اهمیت شایان داشت. در تلگرافی، مستوفی الممالک برای وی می نویسد: «رساندن سیورسات اردوی اصفهان بر عهده اهتمام حضرت والاست، از نقدی تاجنس. هر طور پیشرفت دارد برسانند به خرج اصفهان خواهد آمد.»

ظل السلطان در پاسخ می نویسد: «جناب عالی می دانند این جانب در کلیه خدمات دیوانی، خودداری ندارم؛ چه برسد به انتظام اردوی نظامی و آسودگی

چنان که از جدول پیداست بیشترین تلگراف ها برای ظل السلطان فرستاده شده است.

مسمود میرزا ملقب به ظل السلطان (۱۳۳۶ - ۱۲۶۶) پسر ناصرالدین شاه با آن که ۳ سال از مظفرالدین شاه بزرگتر بود، به سبب این که مادرش عفت السلطنه از تبار قاجاران و از جمله زنان دائمی شاه نبود، به ولی عهدی انتخاب نشد؛ اما از ۱۲ سالگی به انجام امور حکومتی گماشته شد. نخست به حکمرانی مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب گردید.

پس از آن به طور متناوب به حکمرانی فارس و اصفهان گمارده گشت و تا سال ۱۳۲۵ که از مناصب خود عزل گردید، تقریباً بر تمام جنوب ایران با اقتدار کامل فرمانروایی کرد. در باره او گفته اند: «از لحاظ بصیرت به اوضاع و احوال جهان مترقی و حسن تدبیر و آشنایی به امور داخلی و خارجی با هیچ

دو فوج است. یک فوج شش صد نفری خلیج است که در قراولخانه‌های شهر است و قراول خودم است و در این صورت چگونه می‌توان آنها را مرخص کرد. اگر یک نفر آنها را مرخص کنید اینجانب نمی‌توانم یک دینار مالیات وصول کنم.<sup>۶</sup>»

ظل السلطان در برقراری نظم به گونه‌ای عمل کرده بود که کمتر کسی جرأت داشت در قلمرو حکومت او به ترکت‌سازی بپردازد. در تلگرافی از میرزا حسین خان سپهسالار به ظل السلطان آمده است:

«رحیم موزیکانچی... فراراً به اصفهان آمده است. مقرر بفرمایند محبوساً او را به دست آورده، روانه دارالخلافه نمایند.» پاسخ ظل السلطان چنین است: «وضع ایستادگی و مواظبت من در کلیه امورات بخصوص در انجام فرمایشات جنابعالی واضح شده است. به ابراهیم خلیل خان غدغن کرده‌ام که به محض ورود به اینجا گرفته مغلولاً و محبوساً روانه دارد. اما گمان نمی‌کنم که به مشاهده حالت من که همه کرده‌اند به خاک اصفهان بتواند بیاید. در هر حال اگر به اینجا آمد فوراً در تحت الحفظ روانه خواهد شد.<sup>۷</sup>»

با توجه به این که زمان ارسال تلگراف‌های مزبور، هم‌زمان با دوره وزارت میرزا حسین خان سپهسالار بر دو وزارت خانه جنگ و خارجه می‌باشد، بررسی رابطه ظل السلطان با سپهسالار در خور توجه است.

ظل السلطان در همان وقت که حکومت اصفهان را داشت، می‌کوشید تا فارس را نیز به قلمرو خود بیافزاید. او خود سبب این خواسته را در رابطه با نخستین مأموریتش به فارس چنین بیان کرده است: «ما با وزیرمان ظهیرالدوله و اعیان فارس به طرف فارس حرکت کردیم... اعلیحضرت شاهنشاه محض افتخار ما در حضرت عبدالعظیم یک روز به اسم بدرقه ما مهمان این بنده شدند.... ما به طرف فارس راهی شدیم. این سفرمان شباهتی به سفر مازندران ندارد. ما بزرگ شده‌ایم، آن وقت پنج هزار لیره



کرد: «رأی جمیع براین است که مثل امسال سالی که مردم تازه از قحطی و گرسنگی بیرون آمده‌اند و هنوز اطمینان کامل از محصول هذه السنه نداریم و حالتی در مردم باقی نیست، وصول مالیات در هذه السنه به مراتب از سنه ماضیه مشکل تر است.» چرا که مردم هرچه را داشتند فروختند و پولش را به مصرف خرید آذوقه گران رساندند. «در چنین صورتی مأموریت... ظل السلطان صلاح حالت حالیه دولت نیست. زیرا از یک طرف به جهت قرب به پایگاه سلطنت مطمئن است و از جانب دیگر میل مفرطی به جمع آوری پول دارد. ابقا بر مال و عرض احدی نخواهد فرمود. رعیت بی‌پا می‌شود و مالیات دولت به خزانه نخواهد رسید...» میرزا حسین خان پس از نقل نظر هیأت وزیران، می‌افزاید، چون «شاهزاده پسر بزرگ قبیله عالم است و نمی‌توان او را بی‌کار گذاشت» دولت ناگزیر است به حکومت او در فارس تن در دهد، اما «با شرایط و عهود و پیشکار معقول و منسلط» بدین ترتیب «قدرت تعدی و اجحاف یا تعرض به ناموس مردم» از او سلب خواهد شد.

از همین جا بود که ظل السلطان کینه سپهسالار را به دل گرفت و بعدها از او به عنوان شیطان مجسمی که منظور

مواجب ما بود، حالا نقداً جنساً تقریباً باید دوازده هزار لیره مواجیمان باشد. آن وقت حاکم مازندران و استرآباد بودیم که دو ایالتست، امروز مملکت وسیع طولانی فارس را که پای تخت سلاطین کیان بود ما فرمانفرمائیم.<sup>۸</sup>» حکومت ظل السلطان در فارس دیری نپایید و در ۱۲۸۲ از منصب خود عزل شد. اما در ۱۲۸۶ دوباره حکومت فارس را در دست گرفت.

یک سال بعد میرزا حسین خان که تازه به همراه شاه از سفر عتبات به ایران باز گشته بود، به صدارت رسید. صدراعظم جدید که خود را در اجرای قانون کوشا می‌نمایاند، نمی‌توانست قدرت نامحدود شاهزادگان را در امور حکومتی تحمل کند. از این رو نخستین برخوردها میان حکومت قانون و گروه شاهزادگان خودسر، از جمله ظل السلطان جلوه گر شد.

در ۱۲۸۹ در پی قحطی عام در فارس، بار دیگر ظل السلطان در فارس به حکومت رسید. اما این بار به سبب اقدام صدراعظم و هیأت وزیران قدرت و اختیار نامحدود و نامشول شاهزاده محدود به حدودی گردید.

صدراعظم در نامه‌ای<sup>۹</sup> به شاه رأی «خواص اولیای دولت» را چنین بیان

اصلیش تغییر وضع سلطنت قاجار بود نام برده است<sup>۱۱</sup>، و نوشته که [سپهسالار] هزار بار با من عهد و شرط بست، چون طرفین می دانستیم آب در غربال پیمودن و آب در هاون سودن است ممکن نبود نیم ساعت این دوستی برقرار بماند<sup>۱۱</sup>»

ظل السلطان به عقل و قوت قلم و سواد خویش سخت باور داشت<sup>۱۲</sup> و خود را هم طراز سپهسالار، بلکه بالاتر از او می دید. در پاسخ به تلگرافی از سوی سپهسالار می نویسد: «در زیرکی جنابعالی هیچ محل گفتگو نیست اما مرا هم که خودتان تربیت کرده اید، اگر به زیرکی خودتان نباشم مطلب را که ملتفت هستم<sup>۱۳</sup>»

سپهسالار نیز با مدحی شبیه ذم برای او می نویسد: «بنده هرگز ادراک حضرت والا را انکار نکرده مقرر بوده ام؛ اگر گاهی شکایت شده از زیادی ادراک بوده که بعضی تصورات غیر واقعه می فرمودند<sup>۱۴</sup>»

به نظر می رسد به سبب همین تیرگی روابط میان این دو، سپهسالار کمتر به امور حساس حکومتی اصفهان دخالت می کرد.

به طور مثال سپهسالار در این زمینه به ظل السلطان می نویسد: «مخایره حضرت والا در مسئله قراسورانهای بروجرد زیارت شد. با اینکه این بنده رسم ندارم در امورات قراسوران حکام را مداخله بدهم، نظر به اینکه نواب اشرف والا را در کلیه امور راجعه به خود صاحب اختیار می دانم و اقدامات والا را همیشه موافق با اراده خالصانه خود یافته ام در این فقره مخصوص و از سایر مسائل عموماً عرض می کنم که حضرت والا در هر امر که راجع به این بنده است اختیار تامه دارند امر آنها را هر طوریکه مقرون به صلاح بدانید انجام فرمائید. بنده چه عرض دارم<sup>۱۵</sup>» و ظل السلطان راضی و خوشحال در پاسخ می نویسد: «جناب مستطاب اشرف امجد سپهسالار اعظم دام مجده العالی تلگراف جنابعالی رسید با مودت کامله چنان دلربائی از من می کنید که از عهده شکرش نمی توانم برآیم

اظهار امتنانش نهایت عزت و قصور است خداوند شاهد است و به نمک مبارک ولی نعمت کل روحانفاده قسم که من کلیه امورات خود را متعلق به جنابعالی می دانم و هر خدمتی که از دیوان به این جانب رجوع شود یک شعبه از کارهای جنابعالی است که وکالتاً و نیابتاً من انجام می دهم.

در این صورت در عمل قراسوران و غیر ذلک صرف اوقات شریف جنابعالی لازم نیست. چنان تصور فرمائید که یکی از اجزای جنابعالی مشغول انجام این خدمت است و یقیناً از اجزائی که در دارالخلیفه مأمور می شوند از اینجانب دلسوزتر و به قاعده تر نخواهد بود. انشاءالله تعالی حضرات قراسوران را خواسته به طور خاطرخواه جنابعالی در کارشان قرار می خواهم گذاشت که به آسودگی مشغول انجام خدمت مرجوعه به خود باشند. تفصیل قرار کارشان را با وضع حالشان مفصلاً در طومار خدمت جنابعالی خواهم فرستاد.»

همچنین معمولاً تدارک و تهیه وسایل جشن تولد شاه به عهده آجودان مخصوص بوده است و اگر حکام و کارگزاران حکومتی در انجام وظایف خود کوتاهی می کردند، سپهسالار با یک فرمان کار را به انجام می رساند. اما در مورد اصفهان می بینیم که سپهسالار با تلگرافی به ظل السلطان در پی انجام چنین کاری است. مطالعه تلگراف زیر از جهت دیگر حائز اهمیت است که چگونه دولت مردان و نیز امکانات دولتی به راحتی برای جشن تولد شاه به کار گرفته می شوند. تلگراف چنین است: «... عرض حاجت، خود عذرخواه جسارت است. عمارت جدید انشاءالله تعالی برای شب عید مولود همایونی روحنا فداء باید از هر حیثیت قرین انجام شود. فرش که در اصفهان به توسط سیدصادق، تاجر فرش فروش طهرانی در آنجا ابتیاع و دستورالعمل داده شده غالباً تمام است و باید حمل شود نصرالله نام گماشته سیدصادق در آنجا است، امر شود ملازمان آستان والا او را احضار نموده تأکید و تقوینی که لازم است در اتمام

یک تخته نمود بزرگ که هنوز ناقص است بفرمایند و برای حمل فرشهای تمام شده نیز یکی از فراشان آستان والا دو دسته مکاری حاضر نموده کرایه را نصرالله بدهد، یا آنجا قطع کنند بعد از ورود سید صادق اینجا بدهد فرشها را حمل کنند. با کمال معذرت عرض شد.<sup>۱۶</sup>»

در شوال ۱۲۹۵: قرار می تازه در اداره امور، در کشور جاری شد که چکیده آن را مستوفی الممالک برای ظل السلطان چنین نوشت: «امروز که روز سه شنبه هفدهم شهر شوال است برحسب الامر و اراده علیه همایونی وضع جدیدی برقرار و قانون تازه ای ایجاد و در بالای تخت مرمر با حضور وزرای عظام و کافه وکلا و رجال دولت ابد انتظام قرائت شد. اساس عمده ایشان را که می توان در ضمن تلگراف عرض کرد این است که کل امورات دولتی در ضمن سه اداره عظیمه قرار و استقرار گرفت. یکی حضرت والا آقای نایب السلطنه و یکی جناب سپهسالار اعظم و یکی هم این بنده که تفصیل آن مکتوباً عرض خواهد شد. چیزی را که لازم دانستم عرض نمایم این است که به مناسبت رأفت و عنایت که حضرت والا با این بنده داشته و دارند، اداره اصفهان و بروجرد و گلپایگان را به عهده عاجزانه این بنده واگذار فرمودند که مطالب این سه ولایت را کلیه جزئیة بدون استثناء جزئی از آن با تلگراف و غیر تلگراف به این بنده فرمایش<sup>۱۷</sup>...»

با این همه تلگرافهایی وجود دارد که نشانگر آن است که تقسیم بندی مذکور به طور غیر رسمی مدتی پیش از ارسال این تلگراف معمول بوده است. از جمله در ۲۹ شعبان ۱۲۹۵ تلگرافی از طرف مستوفی الممالک به ظل السلطان مخایره شده است که در آن، ضمن اشاره به وجود اتحاد و دوستی بین دو دولت ایران و عثمانی و نیز وجود نا امنی در عراق و ایجاد مزاحمت برای زوار ایرانی از سوی اعراب و اکراد، سفارش می کند که تا برقراری نظم در عراق از سفر ایرانیان به عتبات جلوگیری شود.<sup>۱۸</sup> ظل السلطان رابطه نزدیک و صمیمانه ای با مستوفی الممالک داشت. از او با

احترام نام می برد و سخنش را می پذیرفت. در پاسخ به یکی از تلگراف هائی که از طرف مستوفی الممالک مخابره شده، می نویسد: «من اطاعت اوامر و احکام جنابعالی را بر خود فرض می دانم، خواه [حق] باشد خواه ناحق»<sup>۱۱</sup>

در جای دیگر خود را فرزند وی می خواند و می گوید: «فرزند شما خلاف عرض نمی کند و جنابعالی بی لطفی نمی فرمائید.»<sup>۲</sup> اما این اظهار انقیاد فقط تا جایی است که تصمیمات مستوفی الممالک با منافع ظل السلطان در تضاد نباشد، که در غیر این صورت برخورد به گونه ای دیگر است. در این جاست که «فرزند» از اطاعت امر سرباز می زند.

مثلاً مواجب اعتضادالدوله که حکومت قم و کاشان را به عهده داشت به خرج اصفهان آمده بود، ظل السلطان در این باره به مستوفی الممالک می نویسد: «...در باب مواجب اعتضادالدوله هم که عرض کردم جنابعالی می دانید با وجود این مخارج وارد وی نظامی و تنخواه نظام و آن تاکیدات که فرموده اند کار خیلی سخت و صعب است. مقرر بفرمائید مواجب ایشان به حال خودشان باشد که از حکومت خود در قم و کاشان دریافت کنند. آن وقت حکومت نداشته خودم عرض کردم که اسباب آسایش آنها باشد. حال که حکومت دارند از ابواب جمعی خود دریافت کنند. این هفت، هشت هزار تومان هزار نوع کارگشائی می کند برای این جانب، صریح عرض می کنم که این تنخواه را به ایشان نمی دهم»<sup>۲۱</sup>

همراه با گسترش روزافزون قدرت ظل السلطان، اقتدار و نفوذ میرمحمد حسین<sup>۲۲</sup> امام جمعه اصفهان نیز افزایش می یافت. امام جمعه به بسط سیطره قدرت روحانی خود تا آن جا دل بسته بود که نمی خواست کانون روحانی دیگری در برابرش تشکیل شود.

در عید فطر ۱۲۹۵ گروهی از مردمان محلات مختلف اصفهان برای

خطابار

شهر محمد

طهارت صلوات

۱۵۵

برکت نصیر دین است بازم بود در این حقش غرضش در حقش  
و دیگره اکرام

۱۵۴

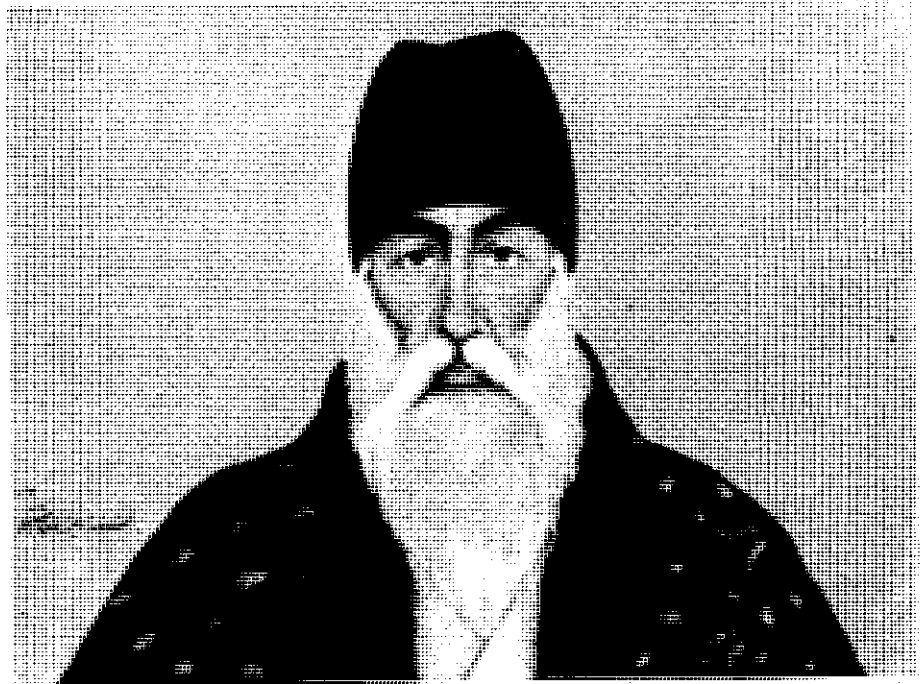
حضرت حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود

در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود

۱۵۳

حضرت حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
برکت زین العابدین حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
حاکم زین العابدین حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
مسن زین العابدین حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
مسن زین العابدین حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود  
مسن زین العابدین حضرت زین العابدین در آن وقت که در آنجا بود در آن وقت که در آنجا بود

۱۵۲



انشاءالله در روز ورود هم نهایت توقیر و احترام از ایشان به عمل خواهد آمد. جنابعالی ملاحظه حال حاکم بیچاره را بکنید که با جمعی اشخاص محترم که همگی با یکدیگر ضدیت دارند چگونه سلوک کند. انحصار به این یک فقره ندارد. اصفهان هفده هیجده محله دارد، هر کدام چند تن آقایان دارد که همه متضادالرأی و متضادالخیال هستند. بالاترین صدمات به جهت حکومت همین است جنابعالی مطلب را خوب می دانید.»

در پی همین تلگراف، تلگرافی به شرح زیر از سوی مستوفی الممالک به امام جمعه ارسال شد:

«به جناب امام جمعه و جناب حاجی میرزا هاشم، یک مسئله غریبی به طهران رسیده است که جناب میرزا محمدعلی در خانه خودش به جماعت نماز می کند و شما به آن مانع هستید و مأمومین آن آقا را غدغن می کنید، از گوشه و کنار گرفته آورده تهدید می نمایند. تا حالا در صفحه ایران بلکه در کل بلاد اسلام چنین چیزی شنیده نشده بعید است که کسی بتواند عالمی را از نماز خواندن [و] مأمومین را از اقتدا کردن ممانعت نماید. حیف از شما نیست که اسباب افتضاح و وهن برای خودتان فراهم می آورید و اقدام به امری می کنید که برای خودتان مایه زحمت و به جهت دیوان اسباب مشغله و برای اطرافیانها و هنگامه طلبها وسیله شرارت خواهد بود. این مسئله را نمی توان در هیچ جای دنیا بیان آورد. به اصلاح این اقدام کرده زود جواب بدهید.<sup>۲۵</sup>

جواب حضور مبارک جناب جلالت مآب اجل آقا عرض سلام می رسانیم. سه دفعه تا به حال تفصیل حال خود را عرض کرده ایم. حالا معلوم می شود از نظر شریف محو شده، تلگراف فرموده اید که میرزا محمدعلی نماز خوانده، منع کرده ایم او را که نماز نخواند. لجاج و فساد و اغتشاش در شهر بود. کسی که پنجاه سال در خانه نشسته و هیچ عنوانی نداشته، محض اصلاح ماها و مایوس شدن از خیالات خود یک دفعه به خیال نماز و اغتشاش می افتد و اشتباه کاری می کند و

مجده العالی، مکرر عرض کرده ام که پس از اینکه از دل، مخلص شما شده ام دیگر منی در میان نیست. هر چه هست شما هستید. آنچه خوب بشود از جنابعالی است ولی آنچه بد شود از خودم می دانم و معلوم است شما خیرخواه و مهربان و برادر و دوست حقیقی هستید. در باب جناب آقای میرزا محمدعلی همانست که شفاهاً هم به شما گفتم. واقعاً انحصار به این مطلب ندارد. آقایان اصفهان از اول طور دیگر تربیت شده اند. مثلاً مرحوم حاجی سیدمحمدباقر حجة الاسلام<sup>۲۴</sup> بوده که گردن می زده. امام مرحوم بوده که برزخ میانه سلطنت و حکومت داشته. هر یک به همین حال [و] وضع عادت کرده اند. توهینی از حکومت نسبت به جناب آقامیرزا محمدعلی نشده. فی مابین دو پسر عم گفتگو شده، اول فی مابین عم و برادرزاده نزاع و گفتگو بود. این فقره رفع شد فی مابین آقایان بنی عم گفتگو شد. میانه جمیع آقایان اصفهان این تباین و ضدیت است منتهی این است که حکومت تکلیف در سکوت دیده، حال هم که جناب مستطاب عالی فرموده اید خان ناظر را که با خود آقا میرزا محمدعلی کمال اتحاد داشت با جمعی از سادات این سلسله به چاپاری فرستادم به کاشان به ایشان برسند و مراجعت دهند.

تبریک عید به منزل میرزا محمدعلی فرزند میرزا جعفر که پیش از آن امام جمعه اصفهان بود می روند. هنگام ظهر میرزا به نماز می ایستد و جماعت به او اقتدا می کنند. وقتی خبر به امام جمعه می رسد، وی بی درنگ نماز گزاران را احضار و به جرم فساد به چوب می بندد. این رخداد سبب می شود میرزا محمدعلی به حالت اعتراض و قهر از اصفهان راهی خراسان شود. در همین رابطه سپهسالار تلگراف زیر را برای ظل السلطان ارسال داشت: «حالت حالیه بنده را حضرت والا با خود می دانند که خیر حضرت والا را خیر خود می دانم. شنیده ام آقای آقامیرزا محمدعلی مجتهد به عنوان قهر از اصفهان بیرون آمده اند. بنده در مقام ارادت خود راضی نمی شوم که یکی از آجیاد مردم ولایات سپرده به حضرت والا از محل خود خارج شود تا چه رسد به مثل آقای آقامیرزا محمدعلی و یقین دارم حضرت والا هم نخواهند گذاشت با این حالت آقای آقامیرزا محمدعلی از اصفهان خارج شود. او را راضی و مراجعت خواهند داد، ولی بنده محض دولت خواهی عرض این مختصر را لازم دیدم<sup>۲۳</sup>».

پاسخ ظل السلطان: «جناب مستطاب اشرف امجد سپهسالار اعظم دام

ثانیاً در عید ماه مبارک خدمت ذی رفعت، فساد او را عرض کرده ایم، تلگراف به حضرت والا فرموده او را منع فرمایند. ایشان هم سه دفعه منع فرموده قبول نکرد، تا اینکه از شهر بیرون رفت. حضرت والا و خود دعا گویان فرستادیم او را مراجعت دادیم. باز همان شب فساد نموده و نماز کرد. تا اینکه حضرت والا فرستادند صریحاً منع فرمودند که فساد نشود. ده نفر اطراف ماها نماز می خوانند، احدی را منع کرده ایم؟ این مرد چون بنای فساد داشت از اولیای دولت استدعای منع کردیم. دعا گویان محمد حسین وحاجی میرزا هاشم ۸ ذیقعه در رابطه با مذهب باب و بها و درگیری ها و فتنه هایی که در اصفهان بر سر این موضوع رخ داده، تلگراف هایی از تهران به اصفهان ارسال شده که ظل السلطان به همه آنها پاسخ داده است. در آغاز تلگرافی در صفر ۱۲۹۶ از مستوفی الممالک به شرح زیر مخابره گردیده است ۲۶.

«خدمت حضرت اشرف والا ظل السلطان دامت شوکت، این اوقات به عرض خاکبای همایون می رسد که در اصفهان اشخاصی پیدا شده اند که به فساد عقیده و تهمت بابی گری منسوب هستند. حکم همایون مقرر است که هر چه ازین مردم دیده شود بگیرند و حبس کرده اطلاع بدهند. البته سرکار والا در اجرای این حکم قسمی مراقبت می فرمایند که این مسئله سبب پیشرفت کار مردم فتنه جو نشود و مردم بی تقصیر به زحمت نیفتند.» ۲۷

پاسخ ظل السلطان:  
«... این مردم که این گونه عقاید دارند، اینجانب ایشان را سفیه و بی عقل می دانم. زیرا که بدون سبب اعتقاد به یک مرده نجس [سید علی محمد باب] یا یک زنده نجس [میرزا حسین علی بهاء الله] پیدا کرده و بی جهت مرید میرزا علی محمد مادر فلان حرامزاده مرید شدن خیلی اسباب حیرت است. این دو روزه دو نفر از اهل سمیرم که یکی از بلوکات اصفهان است به این نسبت گرفتار شدند، چند جلد کتابهای مزخرف

خطاب

عادلان

طهران صفا

که است این دنیا حال که حرکت دارد از برای فریاد است  
این شهر شسته و پاخته از دنیا مالک است بکنند بطرف آنست  
بیم که این تازه در پیش چشم زنده عالم در این شهر که از آن  
خون بر کمر ز جود و باب هم است از درونش بر طرف  
خوب هم میسر

شهرک اول

۲۸

حضرت زنده نظر سلطان در این شهر بدو شده است	جواب حضرت زنده نظر سلطان در جواب آنست که در این
نهایت فریاد و غوغای مردم در این شهر	از نصیر اک حضرت داد در حالت فتنه در این شهر
بهره از یک در دو حرکت فتنه است که در این	بهره در دولت و آتشین حال چیزی در فتنه است که در
باید احوال مردم در این شهر که در این	لدام در این شهر که در این شهر که در این
چون این در این شهر که در این شهر	اولی بر سر و در این شهر که در این شهر
از این که در این شهر که در این شهر	این در باب هر دو نفر در این شهر که در این
اینکه در این شهر که در این شهر	و در این شهر که در این شهر که در این
خبر فرمایند در این شهر که در این شهر	چون که در این شهر که در این شهر که در این
از این که در این شهر که در این شهر	خودش بر دهنش در این شهر که در این شهر
تفت کرده باشند در این شهر که در این شهر	تفت کرده باشند در این شهر که در این شهر
در این شهر که در این شهر که در این شهر	در این شهر که در این شهر که در این شهر

و مخصوصاً کاغذی از رئیس پدر سوخته ایشان که همراه آن دو نفر بود به دست افتاد که همان مزخرفات را به طهران می فرستم، به نظر انور خواهد رسید. آن دو نفر که یکی ملاکظم نام و خودش هم انکاری نداشت به حکم شرع مطاع و محض رضای خدا به قتل رسید و آن یک نفر دیگر که خواهرزاده ملاکظم بود چون انتساب به سلسله سادات داشت و قدری انکار می نمود چوب و افری خورده، بعد از بریدن گوش مصلحت در حبس کردن او دیدم که حبس ابدی باشد. علی الحساب که دیگر سراغی نیست. واضح است این طایفه مخرب دین و دولت و دشمن قبله عالم هستند. هر وقت هرجا از ایشان سراغی شود در گرفتن ایشان کوتاهی نمی شود، زیرا که هر کس درین فقره نعلل نماید خائن دین پیغمبر (ص) و خائن دولت است. البته هر وقت اطلاعی حاصل کنم که کسی پیدا شده، گرفته حبس کرده اطلاع خواهم داد. چگونگی می شود که اینجانب در این مطلب که رضایت خداوند و قبله عالم و عموم مردم است کوتاهی ننمایم. بخصوص که این اشخاص علاوه بر اینکه دشمن دین هستند به طایفه ما دشمنی دارند. در همه جا جاسوسهای صدیق دارم که اطلاع می دهند. چنانچه این دو نفر را اطلاع دادند و گرفته به سزای خود رسانیدم. بعد هم اگر پیدا شد البته گرفته خدمت جنابعالی اطلاع می دهم. بی گناه را هم البته کسی متعرض نخواهد شد. عیب عیب البته کسی را به این تهمت که پای جان در میان است متهم نخواهند کرد. مواظبت خواهم نمود.» ظل السلطان ۲۵ صفر

اما این فتنه به همین جا خاتمه نیافت و دنباله پیدا کرد.

تلگرافی دیگر از شاه به ظل السلطان «ظل السلطان: این چند نفر که از رؤسای بایه گرفته اید معلوم می شود مردم خبیث و بدذات و مؤسس فتنه و فساد بوده اند. باید در کمال سختی مقید و محبوس کنید و عقیده خود و علم مجتهدین و علما را در حق آنها به عرض برسائید<sup>۲۸</sup>» ۲۰ ربیع الاول پاسخ ظل السلطان:

«تصدق خاکپای همایونت شوم. چون بخت سلاطین، سلاطین بخت است، بحمدالله از تصدق بخت همایونی این دو نفر که گرفتار شده اند، رئیس و سر سلسله و بزرگتر و مؤسس اساس طایفه بایه اند. از نوشتجات که از ایشان بیرون آمد چیزهائی که استنباط شد که غیر از بخت همایونی هیچ چیز دال بر گرفتاری ایشان نبود. خداوند جان ناقابل را تصدق ضمیر پاک همایونی نماید که فرموده اند عقاید خود را در حق ایشان عرض کنم. انشاءالله با چپار پست نوشتجات ایشان را به حضور همایون فرستاده و عقاید خود را در حق ایشان عرض می کنم. علی الحساب در انبار دولتی که جای محکم بسیار خوبی است محبوسند و سی نفر سرباز مستحفظ ایشان است. بعد از رسیدن عرایض غلام به خاکپای مبارک و اظهار عقاید خود که مقرر گردیده است، به هر چه رأی جهان آرای ملوکانه اقتضا فرماید امر و حکم فرمایند. غلام بی مقدار مسعود قاجار» ۲۱ ربیع الاول

در جریان این فتنه دو برادر تاجر به نام های میرزا حسن و میرزا حسین دستگیر و اعدام شدند که در پی آن سر و صدای زیادی به پا خاست. میرزا حسین علی بهاءالله نیز از این موضوع استفاده کرد و میرزا حسن را سلطان الشهداء! و میرزا حسین را محبوب الشهداء! نامید.

این دو برادر پسرهای میرزا ابراهیم، ناظر میرمحمدحسین امام جمعه بودند و به تجارت اشتغال داشتند و متهم به پیروی از کیش باب و بها و دعوت مردم به آن آیین بودند. از این رو حکم قتلشان به وسیله شیخ محمدباقر مسجد شاهی صادر شد.

ظل السلطان برای جلوگیری از غوغای عوام هر دو برادر را زندانی کرد. در زندان هر چه به آنها حکم شد که از باب تبری جویند و او را لعن کنند نپذیرفتند. سرانجام به فتوای شیخ محمدباقر و حکم ظل السلطان هر دو به قتل رسیدند<sup>۲۹</sup>.

در روزهایی که این دو برادر در زندان بودند دو تلگراف میان تهران و اصفهان رد و بدل شده است که به ترتیب

عبارتند از:

تلگراف اول، از کامران میرزا به ظل السلطان:

«خدمت حضرت والا ظل السلطان دام اقباله العالی، تجار مقیم شیراز به اینجانب تلگراف کرده اند که میرزا محمدحسن که از معارف تجار اصفهان بود و سالها است تجار ممالک محروسه به او رجوع داشته چه از خود و چه از امانات خارجه که به توسط تجار مقیم شیراز بوده و ارسال مرسوم با او داشته اند گرفتار حبس حکومت اصفهان شده است و به این واسطه تزلزلی در خاطر تجار مذکور راه یافته و به واسطه مطالبات اگلی و مرسولات از خود و خارجه که با او دارند خائف شده اند که در مطالبات و مال التجاره او تفریطی به هم برسد و ضرر کلی برای تجار حاصل، که متمنی است اگر ممکن است او را مرخص فرمایند والا سبب حبس او را مرقوم فرموده توجه مخصوص در حفظ مطالبات و مال التجاره او فرمایند که محفوظ باشد، به موجب حساب مال هرکس عاید شود و نیز هفت هفت عدل قماش است که وصول آن به گمرک اصفهان رسیده، غدغن فرمایند به وکیل حالیه میرزا ابوالقاسم و میرزا بزرگ و آقا سیدحسن و میرزا ابوالحسن میرزا آقا تجار مقیم شیراز عاید رسانند. نایب السلطنه امیر کبیر» ۲۴ ربیع الاول

ظل السلطان در پاسخ پس از بیان واقعه قتل آن دو، طبق حکم شرع و فتوای علمای اعلام می نویسد: «ولی مال التجاره آنها که از میان نرفته و به اموال آنها کسی دست نزده، میرزا اسماعیل برادر آنها که از اول هم در معاملات و داد و ستد آنها شریک و سهم بوده خلعت دادم و محبت کردم و به جای آنها در حجره نشسته و معاملات آنها کماکان باقی و برقرار است و ابدأ از برای تجار محل تزلزل و وحشت نیست. مقرر فرمائید مستقیماً با میرزا اسماعیل تجار گفتگو کنند... همه چیز و همه کار و همه حساب آنها به جای خود است و در انجام [معامله و کلیه عمل آنها جناب مستطاب حاجی شیخ محمدباقر سلمه الله تعالی و جناب مستطاب آقای امام جمعه





دخالت و اطلاع دارند، چگونه ممکن است که اختلالی در حساب و عمل مردم به آنها واقع شود.» ظل السلطان ۲۶ ربیع الاول

در همین رابطه یکی از بازرگانان شیراز در تلگرافی به سپهسالار پس از ذکر واقعه از او درخواست می کند: «حکم شود که مال التجاره و مطالبات او محفوظ باشد تا به محاسبات او رسیدگی شود و مال هر کس را به صاحبانش عاید فرمایند.» مستوفی الممالک نیز همین تلگراف را برای ظل السلطان ارسال و اضافه کرده: «مبادا اموال و دفاتر و مال التجاره و مطالبات و تمسکات او زیر پا و به هدر برود که پای دول خارجه در میان خواهد بود.»<sup>۳۱</sup> مستوفی الممالک

پاسخ ظل السلطان: «... عموم علمای اصفهان جمیعاً به منزل اینجانب آمدند و حکم بر کفر ایشان نوشتند، به سزای اعمال خود رسیدند. لیکن اموال ایشان که کافر نشده و جایی نرفته و دیناری کسی مداخله نکرده است. این فقره با نظم اینجانب کمال منافات دارد...» آنگاه همانند پاسخی که به تلگراف کامران میرزا نوشته بود، شرحی مفصل تر بیان کرده و تأکید می کند: «طلب کارهای ایشان بعد از این واقعه مضطرب شده و به صدا آمده اند ولی بدهکارهای ایشان گمان کرده اند که می توانند مال ایشان را خورد و ساکت شده اند. ولی نه دیناری طلب مردم و نه دیناری طلب ایشان از مردم عیب نخواهد کرد...»

اگر بخواهیم به همین صورت نمونه هایی از تلگراف ها را در این جا بیاوریم مطلب طولانی خواهد شد و نوشته ما حالت رساله به خود خواهد گرفت نه مقاله. بنابراین از بقیه تلگراف ها چند تلگراف که به نظر ما اهمیت دارد بر می گزینیم و نوشته خود را به پایان می رسانیم.

خدمت حضرت اشرف والا ظل السلطان دامت شوکه، خلعت بهای بروجرد و خوانسار و گلپایگان بر حسب امر قدر مقرر است به فراشان خلوت سرکاری برسد تا حال وجه خلعت بها را

نفرستاده اند. لهذا عرض می شود غدغن فرمایند وجه خلعت بها را ارسال دارند. مستوفی الممالک<sup>۳۲</sup>

جواب جناب مستطاب اجل اکرم اعظم آقا دام اجلاله العالی خلعت بهای بروجرد و خوانسار و گلپایگان که مرقوم شده در جزو کتابچه که به خرج نیامده و محلی از برای آنها معین نیست اگر محلی دارد مقرر فرمائید که از کجا باید بدهم تا اطاعت شود و اگر هم می فرمایند که از خود بدهم با این ولایت جواب که با هزار زحمت این طور مالیات آنجاها را می رسانم و این همه خدمت بکن که خود بهتر می دانند که گنجایش این فقرات را ندارد و نمی توانم بدهم محل آن را معین فرمایند اطاعت می کنم والا باقی مطالبه کنم. گرفتار باقی عم والا مقام نصرت الدوله حفظه الله باشیم. مالیات بدهم، نظم بدهم، مردم را آسوده دارم، کدام یک را از عهده برایشم. در قوه اینجانب نیست که با این همه خدمت متحمل این گونه وجوه بشوم. با وجود این عیوب هم می فرمائید باز تقدیم کنم و از مردم بگیرییم حرفی ندارم. تکلیف اینجانب اطاعت است. ظل السلطان.

خدمت حضرت اشرف والا ظل السلطان دام اقباله، حسب الامر مقرر است که جمیع امورات را اعم از گفتگوی املاک و دعاوی و قصاص و دیات و غیره همه جزئیة ام کلیة رجوع به شرع نمایند، حکم شرعی در هر مسئله که صادر شد بعد از عرض اجرا بدارید. مقصود این است که هیچ مسئله از دایره شرع خارج نباشد و حکم شرع هم بی سؤال و جواب مجری شود.<sup>۳۳</sup> مستوفی الممالک

حضور سرکار اشرف ارفع والا ظل السلطان زید شوکه، نشان لژیون دو نور که از طرف فرانسه به جهت حضرت والا خواسته بودم آوردند و رسید. به عرض آستان مبارک همایون شاهنشاهی روحانفاده رسانیدم، اجازه استعمال مرحمت فرمودند و از جانب خودم عرض تبریک می نمایم. چون ایام عاشورا قریب

است... لهذا نشان مزبور را بعد از دهه با گماشته مخصوص به حضور سرکار والا خواهم فرستاد<sup>۳۴</sup>. حسین [سپهسالار]

حضور حضرت والا ظل السلطان دامت شوکه، رعایای جوشقان آه و ناله زیاد از گماشتگان حضرت والا به نواب معزالدوله نوشته اند که هر روز تفنگدار و مأمور از جانب حضرت والا به جوشقان رفته در صدد جریمه، اذیت و آزار مردم است. نواب معظم له چشم داشت رعایت و مرحمت از حضرت والا دارند نه اینکه گماشتگان حضرت والا اسباب اغتشاش نیول ایشان بشوند. رفع این فقرات موقوف به توجه مخصوص حضرت والا است.<sup>۳۵</sup> مستوفی الممالک ۷ ذیحجه.

جواب جناب مستطاب اجل اکرم اعظم آقا دام اجلاله العالی، جنابعالی می دانید که همیشه فی مابین اینجانب و عم اکرم فرخنده والا مقام معزالدوله حفظه الله تعالی یک نوع ارتباط قلبی بوده است که ورای این عوالم است. در این چند ساله که نایب ایشان ابوالقاسم خان در جوشقان بوده، همه وقت اینجا می آمد، بارخانه می آورد. خلعت می گرفت و کمال تقویت در کلیه امور او می کردم. حال هم امسال ابراهیم خان آدم ایشان دایم عریضه می نویسند و تقویت می خواهد و نهایت محبت نسبت به او دارم. ابدأ این گونه خیالات نبوده و نیست. نمی دانم این فقره را که خدمت نواب والا عرض کرده و چه شده؟ چندی قبل یک نفر آمد عرض کرد که یک بار آهن در میمه از من برده اند، اینجانب آدمی پیش ابراهیم خان فرستادم که برود ببیند واقعیت دارد یا نه. انشاء الله من بعد بیشتر مواظبت می کنم و رضایت عم معظم الیه را در هر حال طالبم. تا به حال در یگانگی و تقویت کوتاهی نکرده ام و انشاء الله من بعد هم نمی شود. این فقره هم حکایت تحقیق بوده نه مسئله نامور و محصلی و جریمه و ضرر. چون عرض هم مورچه خورتی، من فرستادم. بحمد الله از تصدق سر مبارک در هیچ جا جریمه نیست. چگونه می شود که آنجا کسی به

این خیال رفته باشد. هر کس عرض خدمت نواب والا کرده که ایشان به شما عرض کرده‌اند به اشتباه عرض کرده بوده است. ظل السلطان ۸ ذیحجه الحرام

\* \* \*

حضور حضرت اشرف والا ظل السلطان دامت شوکته، تفصیل این مرض درد گلو که در اصفهان پیدا شده چه چیز است و اسباب شیاع آن چیست و زمان بروز آن کی و در کدام تن بیشتر ظاهر می شود و اول منحصر به اطفال خرد<sup>۳۶</sup> بود یا عمومیت داشت؟ مشروحاً تلگراف فرمائید به عرض برسد<sup>۳۷</sup> مستوفی الممالک ۵ رمضان.

جواب

جواب جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا دام مجده العالی، تلگراف جناب مستطاب اجل که در باب درد گلو فرموده بودند رسید. چون برای اطلاع از امراض کلیتاً قرار گذاشته‌ام که هفته‌ای یک روز در خانه میرزا تقی خان حکیم باشی خودم، برای حفظ صحت، اطبا اجلاس دارند و گفتگو می کنند که معلوم شود در هر ماهی یا در هر هفته چه مرض شیوع دارد، عطارها روزنامه می دهند<sup>۳۸</sup> و خیلی مواظبت دارند و روزنامه‌های اطبا [را] به مجلس می آورند. همان تلگراف جنابعالی را به مجلس اطبا فرستادم که از روی تحقیق جواب عرض کرده باشند. این جواب که میرزا تقی خان حکیم باشی نوشته است به عینه خدمت جنابعالی زحمت می دهم.

ورم قانقرا بآء الک که شقاق لوس<sup>۳۹</sup> باشد از سال رجعت جناب معتمد الملک از فارس به طهران به واسطه جمعیت اردوی آن جناب از فارس به اصفهان سرایت نموده، چنانچه شش ماه از ورود این اردو به اصفهان به هیچ وجه اثری ازین مرض دیده و شنیده نشده بود و پس از اینکه ده روز این اردو در اصفهان توقف داشت و کوچید، تقریباً پانزده روز بعد از آن این مرض طلوع کرده منحصر به اطفال بود که یازده و دوازده ساله بودند. در این مدت تاکنون از این مرض اصفهان بالمره تمام نشده است. در زمستانها نیز می شد و در بهار شروع به اشتداد

گذاشت.

امسال در بزرگان و مراهقین<sup>۴۰</sup> بخصوص تاسن سی و چهل دیده می شود و به جمیع بلوک و توابع اصفهان نیز سرایت کرده است، در این اوقات سرعت سیر مرض مانند سنوات سابق نیست و بزودی هلاک نمی کند، بلکه بعضی علاج پذیرند. حال چندی است که رو به تخفیف گذاشته است بروز این مرض در دارالخلافه چند ماه بعد از بروز آن در اصفهان بوده.

این تفصیل است که میرزا تقی خان حکیم باشی نوشته است. محض اطلاع جنابعالی عرض شد. نوشته پا به مهر در تلگراف خانه ضبط است. ظل السلطان ۶ رمضان المبارک.

\* \* \*

حضور مبارک حضرت مستطاب اسعد والا ظل السلطان روحی فداء، ضعیفه ای از بروجرود به خاکبای اقدس همایونی تظلم از حاجی نام نعل بند شوهر خود کرده که مایملکش را خورده و بی مهریه طلاقش گفته است. رسیدگی و احقاق حق او حسب الامر مقرر است که زودتر او را آورده فرموده، مراتب را اطلاع بدهند<sup>۴۱</sup>. امین الملک ۴ شوال

جواب

جناب فخامت نصاب امین الملک، قبل از اینکه تلگراف برسد خودش هم به توسط پست تشکی و تظلم کرده بود. بر حسب الامر قدرقدر ولی نعمت کل روح العالمین فداء فوراً اطاعت می کنم. اگر چه آدم فرستاده‌ام و تحقیق این فقره را نوشته و خواسته‌ام. اینک مؤکد آدم مجدداً روانه کرده و حقیقت را، پس از انجام و احقاق حق او به حضور مبارک معروض خواهم داشت. ظل السلطان ۵ شوال

\* \* \*

حضور مبارک بندگان حضرت اشرف والا ظل السلطان دام ظلّه العالی، ظهور بعضی تقلبات، بر حسب صدور امر اکید همایون روحنا فداء شده ضرابخانه طهران را که چندی باز شده بود بستند. در سایر ولایات هم که اجازه سکه نقره و

طلا داده بودند، حسب الامر اعلی مقرر است از امروز منع شدید شود ضرابخانه‌ها را ببندند. عنقریب دارالضرب خاصه دولتی این امر را کفایت [می] کند. لزوماً تاکید می کنم غدغن بلیغ فرمائید وجهاً من الوجوه در اصفهان پول سکه نشود و اگر احدی به خلاف حکم مرتکب شود به مجازات سخت و عقوبت شدید مخصوص خواهد رسید. کلیه باید راه این مفسده مسدود باشد<sup>۴۲</sup> امین الملک ۵ شوال

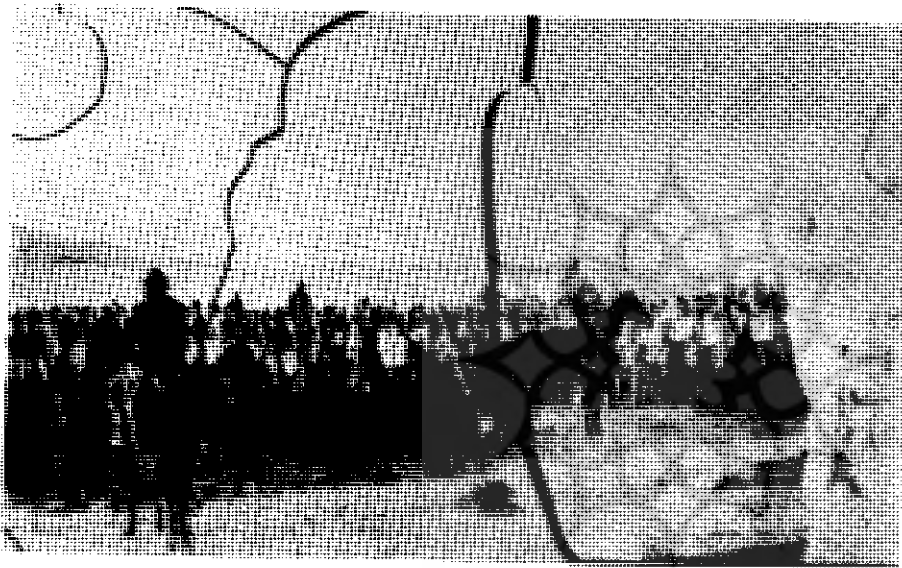
جواب

جواب جناب جلالت مآب امین الملک، خود می دانید که هیچ کس به قدر من از بی التفاتی ولی نعمت خوف و ترس ندارد. خیلی از بی مرحمتی ولی نعمت می ترسم. از همان وقت که بعضی تفصیلات از سایر جاها شنیدم، ترسیدم و ضرابخانه را بسته‌ام که الان قریب به دو سالست زرد و سفید و سیاه در ضرابخانه اصفهان سکه نشده است و نخواهد شد با وجود اینکه در دو سه ماه قبل هم اذن سکه زدن دادند بازم من مانع شدم و نگذاشتم. از خارج و داخل اگر معلوم شد که یک دینار سکه شده است اینجناب مسئول دیوان باشم. ظل السلطان ۶ شوال

\* \* \*

یادداشت‌ها

- ۱ - تلگرافات عصر سه‌شنبه (خط تبریز ۹۹ - ۱۲۹۵ هـ.ق)، به کوشش محمود طاهر احمدی تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول ۱۳۷۰.
- ۲ - تاریخ روزهای این دو ماه در متن با یک دیگر درهم شده است. از این رو هر دو ماه باهم نوشته شد.
- ۳ - حسین سعادت نوری، ظل السلطان (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۴۷) ص ۲۲
- ۴ - مخابرات دولتی خط فارس (خطی) ص ۴۳ تلگراف نمره (از این پس ت ن) ۱۱۲
- ۵ - همان، ص ۴۸، ت ن ۱۹
- ۶ - همان، ص ۴۹ - ۴۸، ت ن ۲۲
- ۷ - همان، ص ۱۵۲، ت ن ۷
- ۸ - مسعود میرزا ظل السلطان، تاریخ سرگذشت مسعودی (انتشارات بابک،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی



۳۷ - همان، ص ۹۷، ت ۱۵

۳۸ - منظور گزارش عطارها و طبیبان

است

۳۹ - غانغرایا = فانقرایا: فساد عضو

با بقای حس و فساد عضو را چون حس

برجای نباشد شقاقلوس گویند. (لغت نامه

دهخدا)

۴۰ - جمع مراهق: بسر نزدیک به

بلوغ (فرهنگ معین)

۴۱ - همان، ص ۱۱۶، ت ۱۹

۴۲ - همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۷، ت

۲۴ ن

۱۳۶۲) ص ۸۰

۹ - برای آگاهی از متن کامل نامه

بنگرید به، سعادت نوری، همان ص ۳۴

۲۲ -

۱۰ و ۱۱ و ۱۲ - مسعود میرزا،

همان، ص ۲۱۳

۱۳ - مخابرات دولتی خط فارس، ص

۸۸، پاسخ ت ۴۶

۱۴ - همان، ص ۸۹، بدون نمره.

۱۵ - همان، ص ۹۸، ت ۱۷

۱۶ - همان، ص ۱۵۰، ت ۴۴

۱۷ - همان، ص ۱۲۵، ت ۴۹، بقیه

تلگراف مشاهده نشد.

۱۸ - همان، ص ۹۳، ت ۶۰

۱۹ - همان، ص ۵۴، ت ۴۰

۲۰ - همان، ص ۵۵، پاسخ ت ۴۱

۲۱ - همان، ص ۴۴ - ۴۳، پاسخ

ت ۱۱۳

۲۲ - برای آگاهی بیشتر در مورد

روابط میر محمد حسین با ظل السلطان

بنگرید به: سید مصلح الدین مهدوی، تاریخ

علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر

(قم: نشر الهدایه، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۳۲۸

۲۳ - مخابرات دولتی، همان، ص ص

۱۲۲ - ۱۲۱، ت ۳۲.

۲۴ - پیرامون زندگی سید محمد بافر

بنگرید به: میرزا محمد تنکابنی،

قصص العلما، (انتشارات علمیه اسلامیة،

۱۳۶۴) ص ۱۶۸ - ۱۳۵

۲۵ - مخابرات دولتی، همان، ص

۱۳۵، ت ۹

۲۶ - همان، ص ۱۸۴، ت ۳۷

۲۷ - اصل: که این مسله پیشرفت کار

مردم فتنه بشود و مردم بی تقصیر بزحمت

افتند.

۲۸ - همان، ص ۱۹۶، ت ۴۴

۲۹ - سعادت نوری، همان، ص ۴۸

۳۰ - مخابرات دولتی، همان، ص ص

۱۹۸ - ۱۹۷، ت ۵۲

۳۱ - همان، ص ۱۹۸، ت ۵۵

۳۲ - همان، ص ۱۵۵، ت ۲۱

۳۳ - همان، ص ۱۸۸، ت ۴۸

۳۴ - همان، ص ۱۶۰، ت ۳۹

۳۵ - همان، ص ص ۱۵۳ - ۱۵۲، ت ن

۸

۳۶ - اصل: خورد